
دانش
علی
(ع)


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

دانش علي عليه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: قدياني، عباس، - ۱۳۴۲
عنوان و نام پديدآور: علم و دانش علي(ع)/ بهکوشش عباس قدياني
مشخصات نشر: تهران: آرون، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۲۴ ص.مصور
فروست: (داستانهايي از زندگي علي(ع)؛ [ج.] ۵)
شابك: 964-7217-00-5(دوره)؛ 964-7217-00-5(دوره)؛ 964-7217-00-5(دوره)؛ 964-7217-00-5(دوره)؛ 964-7217-00-5(دوره)؛ 964-7217-00-5(دوره)؛ 964-7217-15- ۳۲۵۰۰ريال: (ج.۵)
وضعيت فهرست نويسي: فهرستنويسي قبلي
يادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۹: ۲۵۰۰ ريال
يادداشت: ج. ۵ (چاپ سوم: ۱۳۸۱): ۲۵۰۰۰ ريال
يادداشت: عنوان روي جلد: داستانهايي از علم و دانش الامام عليابن ابيطالب عليهالسلام.
عنوان روي جلد: داستانهايي از علم و دانش الامام عليابن ابيطالب عليهالسلام.
موضوع: عليبن ابيطالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- داستان
موضوع: عليبن ابيطالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- علم
رده بندي کنگره: BP۳۷/۴/ق۴د۵،۲.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسي ملي: م۷۹-۱۷۱۱۸

دانش علي

اشاره

اميرالمؤمنين عليّ بن‌ابي‌طالب (ع)، تهران: مؤسسه‌ي مطبوعات علي اكبر علمي، [بي تا]، ص133 -105.
هدف نگارنده از اين عنوان علم علي (ع) نيست؛ زيرا معتقد است كه بشر در شرايط فكر و هوش و معلومات و احاطه‌ي بشريت محال است بتواند علي (ع) را در مقام علوم و معارف وي بشناسد.
بنابر اين نه كس از من توقع دارد و نه خود از قلم و قلب خود توقع دارم كه كتاب فضل علي (ع) را در فصل دانش علي (ع) بگنجانم.
كتاب فضل علي (ع) كتابي پايان ناپذير است. اين همان كتاب است كه در قرآن به نام كتاب مبين ياد شده و علي (ع) آن كس است كه شاعر در باره‌ي فضايل و علومش مي‌سرايد:
كتاب فضل ترا آب بحر كافي نيست
كه تركنم سرانگشت و صفحه بشمارم
«ولو ان ما في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمدّه ومن بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله؛
اگر درختان زمين به صورت قلم در آيند و درياهاي جهان رنگ مركب گيرند، كلمات خدا را نتوانند بپايان برسانند».
ولي معهذا نويسنده اصراي مي‌ورزد كه از علم بي انتهاي علي (ع) در اين كتاب ياد كند؛ زيرا از اين يادآوري در فصلهاي آينده استفاده خواهد كرد.
[صفحه 2]
رسول اكرم به تكرار مي‌فرمود: «أعلمكم علي. أعدلكم علي. أقضاكم علي. أفضلكم علي؛
علي در علم و عدالت و قضاوت و فضيلت ميان امت محمد بي نظير است».
و مسلّم است كه رسول اكرم «رسول الله الي الناس كافه» هرگز بيهوده به كسي امتياز نمي‌بخشيد و بي‌ياوه علي (ع) را افضل و اعدل و اعلم و اقضي نمي‌ناميد.
هم‌اكنون تا آنجا كه در صفحه‌هاي اندك كتاب ما بگنجد از درياي دانش و فضل امير المؤمنين (ع) ياد مي‌كنيم.

امروز در معارف عرب كتابي به وزن و عمق و اعتلاي نهج‌البلاغه يافت نمي‌شود.
اينكه نهج‌البلاغه را جلد دوم از قرآن مي‌شمارند و اين كتاب را در كنار قرآن كريم مي‌گذارند، شوخي نيست.
در اين كتاب پاره‌اي از گفتار امير المؤمنين علي (ع) مركّب از خطبه‌ها و كلمات كوتاه و چند نامه كه در دوران خلافت كوتاه خود به اين و آن نگاشته گرد آمده و سيد عالم اديب، رضي الدين الموسوي بنا به ذوق و سليقه‌ي خود اين مشت را از خروارها انتخاب كرده و به نام نهج‌البلاغه در دسترس فرزندان بشر گذاشته است.
در اين كتاب علي (ع) از توحيد و نبوّت و آفرينش ياد مي‌كند. آنچنان كه هيچ گوينده و هيچ نويسنده تا امروز نتوانسته است در توحيد و نبوّت و در اسرار خلقت آسمانها و زمينها آنگونه سخن بگويد و يا لايحه‌اي انشا كند.
آن كس كه گفت اگر علي (ع) جز نهج‌البلاغه يادگاري در اين جهان نمي‌گذاشت حاجتي به يادگار ديگر نداشت گزاف نگفته است.
ما براي نمونه چند صفحه از آن كتاب مقدّس را در اين كتاب تكرار مي‌كنيم.

«ستايش سزاوار اوست كه گويندگان هر چه افزون گويند همچنان در ثناي او مانند و نعمت شماران هر چه در شمارش نعماي او بكوشند. يك از هزارش نتوانند شمرد و
[صفحه 3]
حق گزاران با همه جهد و اجتهاد خود از اداي حقش به عجز و زبوني در آيند.
آن كس كه صفات كمالش را پاياني نيست.
آن كس كه صفاتش در مظاهر وجود همانندي ندارد تا بدان تشبيه و تطبيق شود.
آن كس كه صفاتش در اوقات و آجال نگنجد و هيچ حدّي نتواند محدودش سازد.
آن كس كه كاينات را با قدرت بي انتهاي خود به وجد آورد و امواج رحمتش به صورت بادها بر اين خراب آباد و زيدن گرفت و ميدان زمين را با كوههاي گراني كه همچون ميخ بر پستيها و بلنديهايش كوبيده شده معتدل و موزون قرار داد.
دين او از معرفت او آغاز شود و كمال معرفت در گر و تصديق بذات اقدس و اعلاي اوست.
و كمال تصديق در آن است كه به يكتايي وي گواهي دهند و دم از توحيد بر آورند و كمال توحيد را اخلاص در عبوديت فراهم سازد.
آنانكه در بندگي او اخلاص ورزند قيود اوصاف را از ذات مقدّسش به دور دارند؛ زيرا مسلّم است كه صفت عارضه‌اي جز موصوف و موصوف ذاتي سواي صفت است.
پس آن كس كه ذات مقدّس الوهيت را با صفتي مقرون سازد، براي وجود بي‌همتايش فريني فراهم كرده و همين قرين از دو گانگي آن وجود حكايت مي‌كند:
فمن و صف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار اليه و من اشار اليه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من قال «فيم؟» فقد ضمنه و من قال «علي م؟» فقد اخلي منه،
اخلاص در عبوديّت كمال توحيد است و آن كس كه در عقيدت توحيد به حدّ كمال رسيده ذات الوهيّت را از صفتها و قرينها و حدود و شمارش زمان و مكان بي نياز شناسد.
ازليّت او را آغازي نيست تا از پيدايش او سخن به ميان آيد و وجود قديم او

با عدم آشنا نبوده تا بار ديگر اين آشنايي را تجديد كند.
با كاينات نزديك است و از كاينات دور است. نه در آن نزديكي با كس قرين شود و نه در اين دوري از كس سوا گردد».
[صفحه 4]

«آنان که به عشق تو دل سپرده‌اند در عشق خويش زيان نديده‌اند، و آنان که با تو راز گفته‌اند، نياز خويش يافته‌اند.
خداي من! ... اي انيس مهربان و اي دوست روشن مهر! تو که هرگز از ياد دوستان فراموش ناني و تو که براي ابد روشني دل و شمع جمع و معبود و محبوب ما باشي.
تويي که از پيدا و پنهان ما آگاهي داري و تويي که آشفتگيهاي ضمير ما را از ما آشکاراتر بيني.
الهي! آنان که به تو دل بسته‌اند و بر کرامت و کرم تو تکيه کرده‌اند، هرگز زهر نوميدي نچشند و هرگز از حوادث روزگار و گردش ايام نترسند.
اسرار نا گفتني را به تو باز گويند و خواستنيهاي خويش را از تو باز خواهند.
به دور جهان بگردند و فراز و فرود زمين را پياده بپيمايند، سير آفاق کنند و در فضاي انفس به پرواز در آيند.
و با اين گشت و گذارها و سير و سياحتها فقط تو را بجويند و در اعماق درياها و اوج آسمانها تنها تورا بطلبند.
الهي! در ظلمت طبايع و مواد، اين قوم روشندل سخت غريب باشند.
بي کس و بي آشنا.. ژوليده و پريشان ... در ازدحام مردم با جان تنها بسر مي‌برند.
الهي! هر آن دم که از وحشت غربت و رنج تنهايي و غم فراق به جان آمدند. تنها ياد توست که به فريادشان همي رسد. اين قوم با ياد تو سري گرم و خاطري خشنود دارند و به اميد وصال تو سياهيها و سپيديهاي زندگي را مي‌پيمايند و شب را به روز و روز را به شب مي‌رسانند.
به خود نويد همي دهند که هر چه زودتر ديجور هجران بپايان خواهد رسيد و طليعه‌ي وصال نقاب از طلعت خويش خواهد برداشت.
همچون پرتوي که از اعماق دريا و سطح امواج به خورشيد فلك باز گردد و همانند قطره‌اي که در اقيانوس بي کران محو شود وجود مهجور خويش را در آغوش وصال محو و فنا خواهند کرد و به دوران غربت و هجران خويش پايان خواهند داد.
[صفحه 5]
ما آشفتگان تو، اي خداي مهربان! در آنجا که از ستم دوران به ستوه در آييم بتو پناه آوريم و فشار مصيبتها و سنگيني حوادث را با عشق دلنواز تو بر خويش آسان مي‌گيريم.
جريان امور مقهور مشيّت توست و قلم تقدير در دست قدرت تو.
بر کاخ هستي جز سلطنت جاويدان تو هيچ سلطنت و قدرت را مجال

خودنمايي نيست.
الهي! دامنه‌ي لغت تنگ و كوتاه است و آشوب و هيجان ما بي‌پايان.
دل مي‌خروشد و جان نعره مي‌زند و معاني در درياي دل ما موج مي‌افگند.
كو آن كلمات كه بتواند احساسات ما را ترجمه كند و كو آن زبان كه از رازهاي نهاني ما سخن باز گويد؟
هر آن دم كه زبان ما اي پروردگار! من نا گفته رازخموش گردد و گفتارم را در آغاز به انجام رساند تو اسرارم را ناگفته بدان و تو شكوايم را نا نوشته بخوان.
آنچه من خواهم، اي رب كريم! خواهشي دشوار و عظيم و خطير است، اما در پيشگاه عظمت و قدرت تو بسيار ناچيز و آسان است: «لانك علي ما تشأ قدير».
اي انيس شبهاي تيره و تار! اي همدم روزهاي تنهايي و بي قراري!
اي داننده‌ي هر چه انديشند! و اي خواننده‌ي هر چه بنگارند!
اي آن كس كه جنبش فكر را در شيارهاي باريك مغز دريابي و ابهام عواطف را بر لوح قلب بنگاري:
«اللهم انك انس الآنسين باوليائك و احضرهم بالكفاية للمتوكلين عليك».
تو با دوستان خويش اين چنين محرم و مهربان باشي و از جانهايي كه تو را پشتيبان خود شمارند آن چنان حمايت و حفاظت مي‌فرمايي.
چه دانيم كه از تو پنهانش گذاريم و چه گوييم كه آواي ما از حجاب آسمانها نگذرد و به گوش خلوت نشينان سرادق ملكوت اعلي نرسد.
اين تويي كه: «تطلع عليهم في ضمائرهم و تعلم مبلغ بصائرهم».
چگونه از دوري تو اي محبوب معبود! بنالم كه در هر چه بنگرم تو را ببينم و به هر جا بگردم سايه‌ي وسيع وجود را همه جا گسترده و كشيده يابم: «الم تر الي ربك كيف مد الظل».
[صفحه 6]
چگونه خويشتن را به تو نزديك دانم؛ زيرا كه شاهباز بلند پرواز خرد هر جا بپرد به آستان جلال و جبروت تو نتواند رسيد و به خلوت سراي شهود نزديك نتواند شد.
بدين شوشنم كه تو با ما باشي و بدان خوش دليم كه در ياد تو از هر چه يار و دياراست بي‌نيازيم.
اين ذات مقدّس و مسلّط توست كه جانهاي ما را از ظلمات عدم، از كفرها و جهلها و خود بينها به سوي نور هدايت فرمايد و وحشت طبايع را از وجود ما بزدايد.
آنانكه محرمخانه‌ي قلب خويش را از هر چه جز عشق دوست بپرداختند و از همه كس و همه چيز با دوستٍ ساختند:
«ان صبت عليهم المصائب لجأوا الّي الاستجارة بك».

اينان به تو پناه آوردند زيرا خردمندانه بدين حقيقت راه يافته‌اند كه جز از چشمه سار فيض مطلق زلال هستي و جز از منبع كمال موهبت كمال ارزاني نباشد:
«علماً بان ازمة الأُمور بيدك ومصادرها عن قضائك».
آشكارا همي بينند كه چرخ تكوين و تقدير با دست تو بچرخد و سرنوشتها با قلم تو تقرير و تحرير يابد.
پروردگار من! ندانم كه چه مي‌گويم و نينديشم كه چه مي‌جويم موجودي به ناتواني و ناداني من گفتن چه داند و جستن چه تواند و ذره‌ي ناچيز را چه افتاده كه با مطلع انوار وجود از روز و روشنايي سخن بدارد:
«فدلني علي مصالحي وخذ بقلبي الي مراشدي».
هم آن بهتر تو خويشتن مصلحت ما به ما باز گويي و همچنان ديده و دل ما را به سوي مصالح ما بگشايي و فكر ما را از منجلاب اوهام به سمت خرد بكشاني.
از تو خواهيم آن چنانكه جان ما را همي نوازي خطاها و لغزشهاي ما را بر ما ببخشايي و به فضل خويش بر ما رحمت و كرامت آري.
«فليس ذلك بنكر من هداياتك ولا يبدع من كفاياتك».
از تو اين همه كرم و رحمت بعيد نيست و از بزرگي و كوچك نوازي و بنده‌پروري تو اين هدايتها و مرحمتها حيرت‌آور نباشد.
تا بودني در جهان پديد آمد تو بودي و تا تو بودي كردار تو چنين بود.
[صفحه 7]
تو هميشه از پوزش خواهان پوزش پذيرفتي و همواره استغفار كنندگان را مغفرت و مكرمت فرمودي.
خزانه‌ي لا يزال تو خواهندگان نعمت را نوميد باز نگرداند و دست در يوزگي كس از اين درگاه تهي باز نگردد.
ما در برابر ميزان عدل تو جز پريشاني و شرمساري بهره‌اي نبريم؛ زيرا در پيشگاه عدالت تو بر پاداش ما بيفزايد و از كيفر ما نكاهد، ولي در پيشگاه فضل تو، در مقام بخشش و بخشايش تو خرسند و خشنود بايستيم.
تنها بخشايش و فضل تو زيبنده است كه همي جفا بيند و وفا كند و همه سستيها و نادرستيها را به كرم و مغفرت مكافات فرمايد.
«اللهم احملني علي عفوك ولا تحملني علي عدلك».
پرچم عالي اسلام با دست نجات دهنده‌ي پيشواي ما محمد صلي الله عليه وآله در ريگزار حجاز برافراشته شد و مكتب علم و فضيلت و عفاف و اخلاق در آن صحراي تفتيده به روي قومي وحشي و بدبخت ابواب رحمت گشود.
در آن روزگار شما يكتاپرست و نيكومنش نبوديد، شما در برابر مجسمه‌هايي كه با تيشه و تبر بشر تراشيده شده بود زانو مي‌زديد و

هيكلي را كه خود ساخته بوديد مي‌پرستيديد يعني مخلوق خود را خالق خود مي‌شمرديد.
الا اي اقوام عرب! در آن روزگار ملّتي از شما فرومايه‌تر و ذليل‌تر و حتّي ملّتي به ذلّت و زبوني شما درميان ملل جهان ديده نمي‌شد. شما در بينوايي به سر مي‌برديد و معاش خود را با دشوارترين تلاشها به دست مي‌آورديد.
در لابلاي صخره‌ها و بر قلعه‌هاي خطرناك كوهها شتر مي‌رانديد و در خميدگي درّه‌هاي بي‌آب و بر سينه‌ي كويرهاي بي‌علف تشنه و گرسنه شباني مي‌كرديد.
شما در عين تهي‌دستي و بينوايي قومي سخت بي‌رحم و خونخوار بوديد، بي‌ادب بوديد، بي‌شرم بوديد. پدر را با منتهاي تحقير به باد ناسزا مي‌گرفتيد، و برادر را به خاطر پشيزي ناچيز سر مي‌بريديد. قطع رحم، خيانت به دوست، سست عهدي، سخت دلي، پيمان شكني، دروغ، فريب، با سرشت شما چنان آميخته شده بود كه گويي اين‌چنين آفريده شده‌ايد.
[صفحه 8]
فقط بت را كه نه زباني گويا و نه چشمي بينا داشت، تا كردار شما باز بيند و رفتار شما بازپرسد مي‌پرستيديد.
شما اي اقوام عرب در آن روزگار از پاي تا به سر در گرداب مناهي و معاصي فرو رفته بودند. شما به سوي انقراض و انهدام شتابزده مي‌تاختيد.
در اين هنگام خورشيد اسلام از مشرق فضايل و مكارم طلعت خود آشكار ساخت و با اينكه در فجر طلوع خود فروغي كمرنگ و ضعيف داشت، جانهاي تيره و افسرده‌ي شما را گرم و روشن ساخت.
تيرگي‌هاي ديرين را از هم بشكافت و نور صفا و محبّت در قلبها و مغزها بر افروخت.
پراكندگيها را به هم پيوست و اختلافهاي كهن را به ائتلاف عوض كرد و عشاير پريشان اين سرزمين را در سايه‌ي كلمه‌ي توحيد بوحدت و اتفاق كشانيد.
ديگر پدران موهون و مادران منفور نبودند. ديگر رشته‌ي اخوّت به خاطر مشتي دينار و درهم از هم نمي‌گسيخت و مهر و خويشاوندي و رابطه‌ي ارحام لگد مال اغراض خانواده‌ها نمي‌شد.
نسبش به پيامبران بزرگ مي‌پيوست. او در آغوش زنان پاكدامن و پرهيزگار جهان پرورش مي‌يافت. پدرش عبدالله و مادرش آمنه بنت وهب، جدّش عبدالمطلب و عمويش ابو طالب بود، او محمد بود.
در چهلمين مرحله‌ي عمر مشيّت قاهر الهي پرچم توحيد را به دست وي سپرد و اين چهل ساله مرد را كه سخت تنها و بي كس بود با دنيايي جهل و ظلم و فساد به مبارزه درانداخت.

ولي روح استقامت او در سايه‌ي عنايت الهي از بدگويي خويشان و سنگباران بيگانگان رم نكرد و همچنان پيش رفت و پيش رفت تا قرآن مجيد را بر كرسي قضاوت و حكومت قرار داد.
در اين هنگام كه ابرهاي سياه خود پسندي و شهوت و شرارت از آفاق زندگي بشر بر كنارشد، اقوام عرب به دنائت و لئامت خود اعتراف كردند.
تازه دريافتند كه تاكنون در چه منجلاب پليدي دست و پا ميزدند و دريافتند كه
[صفحه 9]
دست نجات دهنده‌ي محمد تا چه پايه توانا و زورمند بود.
گفتار حكيمانه‌اش مانند باران رحمت آتش نفاق و كينه را خاموش ساخت و كاروان گمراه بشر را كه در ايام فترت و جاهليت سرگشته مي‌چرخيد به شاهراه سعادت باز آورد.
اختلافات‌طبقات را در اجتماع از ميان برداشت ومراسم‌طبقاتي را در هم شكست و ملّت اسلام را بر اصول مساوات «مساوات مطلق» در برابر قوانين الهي قرار داد.
ديگر توانگران و ارباب ثروت و قدرت يارا نداشتند بر مردم مستمند اجحاف برانند و هيچ كس به خود اجازه نمي‌داد نام شريف خاندان خود را برخ ديگران بكشد؛ زيرا در قرآن كريم فرموده بود:
«ما آدميزادگان را از نر و ماده آفريده‌ايم و عنوان خانواده‌ها را به خاطر تشكيلات قبايل و شعوب قرار داده‌ايم. آن كس كه از همه پرهيز گارتر است در پيشگاه پروردگار گراميتر است».
به نبي اطيب و اطهر تأسي جوييد كه دنيا را با منتهاي زهد و عفاف مي‌نگريست و همواره تهي دست و نيم سير مي‌زيست. و حتي در آن روز كه زندگي را وداع مي‌گفت هم گرسنه بود.
مانند بردگان سياه پوست بر روي زمين مي‌نشست و بر كفش خود با دست خود وصله مي‌دوخت.
احياناً بر الاغ بر هنه سوار مي‌شد و ديگري را هم در رديف خود سوار مي‌كرد و آن چنان با فروتني و تواضع مي‌زيست كه ناشناسها نمي‌توانستند وي را در ميان جمع بشناسند.
آنكه از راه دور و از بلاد بيگانه به مدينه مي‌رسيد ناچار بود بپرسد: «ايكم محمد؛ محمد در ميان شما كيست؟»

اي آنكه گسترانيده‌ها را از هم بگسترانيدي و پيچيده‌ها را در هم بپيچيدي؟
سپهر برين را بدين بلندي بر افراشتي و گوي زمين را در فضايي ساده و سبك معلق
[صفحه 10]
گذاشتي.
در سينه‌هاي تاريك چراغ قلب بر افروختي و در غمكده‌ي دلها فروغ عشق فرو تافتي و آنجا را كه از شادي و شادابي تهي بود شاد و شاداب ساختي.
الهي بهترين و پاكترين و عالي‌ترين درود خود را به همراهي بركتهاي آسمان و رحمتهاي ملكوت بر جان مقدّس محمد فروفرست و نام وي را بيش از هر چه بلند است بلند و گرامي دار.
خداوندا! محمد براي تو بنده‌اي پرهيزگار و وروشندل بود. تو را براستي و صميميت پرستش كرد و مردم را بدرستي و عفاف دعوت فرمود.
محمد واپسين فرستادگان آسماني و بزرگترين پيشوايان معارف و مكارم در زمين باشد.
خداوندا! محمد مشكلات ناگشوده را در زندگي بشر بگشود و پرده‌ي فريب و تزوير را از جمال دلاراي حقيقت فروكشيد.
با منطق حق، حق را آشكار ساخت و با نيروي ايمان بنيان ناحق را در هم شكست.
فريادهاي گمراه كننده را در گلوي فرياد كش به هم فشرد و صلاي نيكوكاري و نيك انديشي به محيطي كه جز تباهي و زشتي عادتي نداشت در انداخت.
آنچنان كه از سوي تو فرمان داشت فرمان برد و بدانچه پسنديده و معقول و مطلوب بود فرمان داد.
خداوندا! صلوات و درود ما بر قلب بزرگ و وسيع محمد باد كه جز رضاي تو آرزو نكرد و جز خشنودي تو آرزويي بخويش راه نداد.
يك دم از هدف خود غفلت نمي‌ورزيد. هميشه به سوي هدف خود مي‌رفت؛ زيرا بر ايمان و اراده‌ي خود استوار بود و به خود اعتماد داشت.
اسرار ترا در سينه‌ي پهناور خويش با منتهاي امانت نگاه مي‌داشت و به هنگام فرصت آن اسرار گرانمايه را با دوستان تو كه صاحبان ديده‌ي دل بودند محرمانه فرو مي‌گذاشت.
پيمان تو را با رشته‌ي قلب و ريشه‌ي جانش به هم پيچيده و با هم بافته بود و آنچنان اين پيمان استوار بسته شده بود كه گذشت روزگار با حوادث سنگين و سياه خود نتوانست در آن بستگي و پيوستگي شكستي دراندازد.

[صفحه 11]
كوشش كرد و برپشتكار خويش بيفزود تا آنگاه كه «اوري قبس القابس واضأ الطريق للخابط» تا اينكه شعله‌هاي ديو افروز، يكي به دنبال ديگري فرو مردند و به خاطر هدايت گمراهان اين شمع جاويدان را روشن ساخت و شاهراه حقيقت را دور از پيچ وخم كوچه‌هاي باطل بروي رهروان باز فرمود.
گمگشتگان اين كاروان كه از دور مشعل هدايت را بر افروخته و پرچم علم و اخلاق را بر افراشته ديدند پيش تاختند و كار از پيش بردند.
آن دلها كه سالها در زاويه‌ي خموش غفلت و جهل غنوده بودند و جز سياهي و تباهي محرمي نداشتند يك باره زنده شدند، بيدار شدند و يك باره به جنب وجوش در افتادند و سر از روزنه‌ي ديده بر كشيده به تماشاي محبوب محو شدند.
خداوندا! بر محمد آفرين باد كه مارا به دانش و فضيلت رهبري فرمود و بهشت عشق و عفاف را در همين دنيا بروي ما گشود.
محمد، اي خداي من! گنجور گنجينه‌ي اسرار تو بود، وي از اين گنج با منتهاي امانت و احترام پاس مي‌داد.
محمد، اي پروردگار من! دوستان تو را دوست مي‌داشت و از دشمنان تو سخت بيزار بود، و با دشمنان تو شب و روز جهاد مي‌كرد:
«فهو امينك المأمون و خازن علمك المخزون و شهيدك يوم الدين وبعيثك بالحق و رسولك الي الخلق».
در ميان آن جانهاي پاك كه دل از ملكوت دلكش آسمانها كنده و در ويران‌سراي زمين آشيان ساخته بودند تا با عفريت جهل و وحشت مبارزه كنند و ارواح سرگشته را راه آسمان بنمايند. جان نازنين محمد از همه سبكبالتر و بلند پروازتر بود كه فرمان حق را به خلق و حاجات خلق را به حق باز مي‌گزاشت و واسطه‌ي فيض در فاصله‌ي آسمان و زمين بود.
خداوندا! بدانجا كه عرش عالي مقام تو پايگاه دارد، رسول صفي و حبيب و مبعوث خود محمد را جاي ده و تا آنجا كه نيكوييها و فضايل وسعت گيرد و انتها پذيرد، بر جان مقدّس او درود فرست.
الهي! چنين خواستي كه وي پس از همه‌ي پيامبران پيام تو آورد و به دنبال هزاران
[صفحه 12]
سخنگوي آسماني سخنان تو باز گويد و آيات بيّنات تو را بر بندگان تو تلاوت كند.
پروردگارا! هم بدين ترتيب قرآن او را بر كتابهاي ديگر برتري و چيرگي بخش و مرام او را بر مرام ديگران پيروزمند ساز. مقرّر فرماي اي پروردگار متعال كه در سر چشمه‌ي فيض مطلق، روح مطهر او از فيض

نور و كمال كامياب شود و مواهب تو در باره‌ي وي تكميل گردد.
الهي! چنان كن كه به روز رستاخيز بنده‌ي برگزيده و مصطفي و مجتباي تو محمد (ص) گواه بندگان تو باشد و گواهي او را كه از صفاي ضمير و سپيدي قلب وي مايه گيرد بپذير.
خداوندا! مقدّر فرماي كه آيات قرآن از حجّت جهانيان استوارتر و از منطق ارباب منطق و اصحاب استدلال قوي‌تر بماند.
اي پروردگار مهربان! بر ما منّت گذار و سعادت لقاي محمد را در جهان جاويدان به ما ارزاني دار تا در خوشها و خشنوديها بهشت قرين او باشيم و در حضرت او از تمتّع‌ها ولذّات آسماني كام جان برگيريم.
خداوندا! همي خواهيم كه در اين جهان دين محمد علم افتخار ما و حصار پناه بخش ما باشد و در آن جهان با وي همسايه و همخانه باشيم و از آن آسايش و اطمينان كه جان نازنين او را نوازش دهد بهره‌مند گرديم.
پروردگارا! گفتار ما بشنو و خواهش ما بپذير: لانك سميع مجيب.

تا مرا از دست نداده‌ايد با من سخن گوييد و از هر چه ندانيد پرسش كنيد.
1- چون روزگار را آشفته بينيد چنان باشيد كه شتر بچگان سه ساله باشند. همچون «ابن لبون» كه نه پشتي باربر دارند و نه پستاني شير آور. به كنج عزلت بنشينيد و در به روي خود از خويش و بيگانه ببنديد.
2- آن كس كه طمع كند با دست خود خويشتن را تباه سازد.
3- آنان كه پيش ناكسان گريبان پاره مي‌كنند و از محنت ايام مي‌نالند، به خفت و مذلّت خويش رضا مي‌دهند.
4- مردم تنگ چشم مردمي فرومايه‌اند.
[صفحه 13]
5- آنانكه بر دباري ندارند از مردانگي بويي نبرده‌اند.
6- مردم تهي دست منطقي ضعيف و برهاني سست و زباني كوتاه دارند.
7- درويشان در سراي خويش هم بيگانه‌اي بيش نباشند.
8- آن تن آساني كه آدميزاده را از كسب فضايل باز دارد، آفت جان اوست.
9- آن برد باري كه شهوات انسان را در هم شكند، در حقيقت معناي شجاعت است.
10- آن پارسايي كه نفس را از انحراف ايمن سازد ثروت است.
11- سپر مطمئن شما در برابر حوادث روزگار پرهيزگاري شماست.
12- من همدمي مهربانتر از تسليم و رضا نمي‌شناسم.
13- من ميراثي سرشارتر از علم و هنر نمي‌دانم.
14- من جمالي دلدارتر و جلوه‌اي جذّاب‌تر از ادب نديده‌ام.
15- چهره‌هاي گشاده دوست ربا و دوستي افزاست.
16- مردم صبور عيبهاي خويش را در پرده‌ي صبر خويش پنهان سازند.
17- ما كه در فروغ يك پاره‌ي پيه مي‌بينيم و با جنبش يك قطعه‌ي گوشت سخن مي‌گوييم و در خميدگيهاي يك تكه استخوان سخن مي‌شنويم بينا و گويا و شنوا نيستيم.
18- زينتها و زيورهاي اين جهان در ميان اقوام و ملل دست به دست مي‌گردند و چشمان سعادت يك لحظه به سوي آن دسته و يك لحظه به سوي اين دسته مي‌خندد و نگاه فريباي خويش را مانند زينتي عاريتي از اين مي‌گيرد و به آن مي‌سپارد ولي با هيچ طايفه وفادار نخواهد ماند و همه را شرمسار و خجل خواهد ساخت.
19- با مردم آنچنان به سر بريد كه به زندگي شما شادمان باشند و بر مرگ شما گريبان بدرانند.

20- در آن روز كه بر دشمن چيره شويد گذشته‌ها را فراموش داريد و از گذشته‌ها بگذريد و با اين گذشت شكر پيروزي خويش را به درگاه پروردگار پيروزگر بگزاريد.
21- آن كس كه نتواند دوستي به دست آورد انساني ضعيف و بينواست. بينواتر و ضعيف‌تر از او كسي است كه دوست به دست آمده را از دست مي‌دهد.
22- بر آن اندك كه با جستجوي بسيار به دست آورده‌ايد سپاسگزاري كنيد تا
[صفحه 14]
خداوند از بركت اين سپاسگزاري نعمت بسيار به شما ارزاني فرمايد.
23- اگر آشنايان سر به بيگانگي گرفته‌اند، غم مداريد؛ زيرا در اين هنگام بيگانگان با شما راه به آشنايي خواهند گشود.
24- هر چه عشق است گناه نيست و هر عاشقي سزاوار ملامت نباشد.
25- ما چه دانيم كه چه پيش خواهد آمد، چه بسيار ديده‌اند كه انديشه‌ي امان قاتل كسان به بار آمده است.
26- گفته مي‌شود حنا بندان كنيد تا موي سپيد شما به رنگ گل سرخ در آيد، ولي من مي‌گويم آن كنيد كه هم خويشتن بپسنديد و هم هدف مسخره و مضحكه‌ي ديگران قرار نگيريد.
27- آن كسان كه سراسيمه و شتاب زده به دنبال آرزوهاي خويش مي‌دوند، از خطر لغزش و سقوط ايمن نيستند.
28- هر كه بيشتر بترسد سخت بشكند و هر كه بي جهت شرمنده باشد از خوشبختيهاي زندگي بي‌بهره ماند.
29- اي خوش آن مرد خردمند كه از عمر ناپايدار خويش بهره‌ي پايدار به دست آورد.
30- بايد در احياي حق كوشيد و به دنبال حقيقت برشتري رهوار نشست و شب و روز راه پيمود و دشواريهاي حوادث را در راه اين تكليف حياتي آسان شمرد.
31- دست زير دستان گرفتن و دل شكسته دلان به دست آوردن، كفّاره گناه شمرده شود و گناهكاران را در پيشگاه پروردگار رو سپيد بدارد.
32- هنگامي كه نعماي الهي را افزون مي‌يابيد از گناه سخت بپرهيزيد؛ زيرا مردم حق ناشناس كيفر كردار خود را زودتر از ديگران در مي‌يابند.
33- با دشمن خود آنچنان باشيد كه او با دشمن خويش است؛ به هنگام درشتي درشت و به وقت نرمي نرم.
34- از گناه بپرهيزيد، باز هم بپرهيزيد؛ زيرا پروردگار خطاپوش خطاي بندگان را آنچنان بپوشاند كه همي پندارند اين خطا پوشي خطا بخشي است، ولي اين چنين نباشد و روز مكافات به ناگهان فرا رسد.

35- اگر بناي ايمان را به كاخي تشبيه كنيم بايد بينديشيم كه اين كاخ بر چهار پايه‌ي
[صفحه 15]
مطمئن و استوار قرار دارد: نخستين پايه‌ي ايمان صبر است و صبر هم بر چهارگونه است:
الف - صبر يعني خود داري از شهوات و تمنيّات نفساني.
ب - صبر يعني مشقّت در كسب فضايل و معارف.
ج - صبر يعني پرهيز از معصيت‌ها.
ه - صبر يعني فرصت را غنيمت شمردن و از فرصت بهره بردن.
آن جان آرزومند كه در آروزي وصال بي‌صبرانه بال و پرزند و در قفس تن بيقراري و ناشكيبايي كند، ناگزير از آلايش هوسهاي ناهنجار پاك باشد و آن دل پرهيزگار كه از ناستوده‌ها بپرهيزد، تمنّاي حرام نكند و در لذّت حرام فرونرود. و آن مغز خردمند و روشن فكر كه به فرصت خويش بينديشد، از سختي روزگار و سنگيني حوادث انديشناك نشود و چشمي كه در روشنايي‌هاي زندگاني تيرگيهاي مرگ را از نزديك بيند همواره پاك بين و بلند نظر باشد.
آن پايه كه دومين پايه‌ي ايمان است يقين است و يقين هم در چهار قيافه جلوه گراست:
الف: يقين يعني هوشمندي و درايت.
ب: يقين يعني حكمت و معرفت. ج: يقين يعني حيرت و عبرت.
د: يقين يعني قدرت تطبيق، تطبيق حوادث بي يكديگر و استفاده از اين انطباق.
آن كس كه در پيچيدگيهاي زندگي چراغ راهنما در چشم و فروغ فكر در مغز دارد، با حكمت و معرفت نزديك خواهد بود و چون حكمت اندوز و معرفت آموز است، از حوادث ايّام سودمند و بهره‌ور خواهدشد.
سومين پايه‌ي ايمان عدالت است و عدالت هم بر چهار طبقه است:
الف - عدالت يعني تسلّط بر احساسات و التفات به حقايق.
ب - عدالت يعني خواندن و خوانده‌ها را دانستن و ودانسته‌ها را نگاهداشتن.
ج - عدالت يعني ابتدا انديشه كردن و آنگاه سخن گفتن.
د - عدالت يعني از افراط و تفريط پرهيز جستن.
آن را كه پيشه عدل و روش دادگري باشد، ناگزير است كه بخواند، و بداند و دريابد و بر احساسات و عواطف خويش چيره باشد.
[صفحه 16]
در خواندن وسيع و در دانستن عميق و پر انديشه و درپيكار بر ضدّ اميال و هوسهاي خود پيروزمند باشد؛ تا نيكو در يابد وعادلانه قضاوت كند. به سوي

افراط نشتابد و در كنار تفريط ننشيند و گوهر ايمان خويش را به غارت اهريمن نسپارد.
چهارمين پايه‌ي ايمان جهاد است و اين جهاد تنها كفن برتن پوشيدن و شمشير بر كفن بستن نيست.
اين نبردي‌است كه گاهي مثبت و گاهي منفي صورت گيرد و اين مبارزه هم بر چهار گونه است:
الف - جهاد يعني به نيكويها فرمان دادن و امر به معروف كردن.
ب - جهاد يعني از زشتها باز داشتن و نهي از منكر كردن.
ج - جهاد يعني نا حق را بي باكانه در هم شكستن.
د - جهاد يعني حق را تا آنجا كه مقدور است بر افراشتن.
به نيكوييها فرمان دادن واز زشتيها باز داشتن، نا حق را شكستن و حق را بر افراشتن، نيروي دشمن را از هم بپاشد و سر دشمن را بر زمين بكوبد و بيني‌اش را به خاك بمالد.
نا حق را نا چيز سازيد و حق را بر جاي آن بر افرازيد وبدين ترتيب متين و مثبت ايمان خويش را تقويت كنيد.
بناي ايمان بر چهار اصل مقدّس استوار است:
نخست صبر و بعد يقين و بعد عدل و بعد جهاد.
36- كفر ظلمت است وظلمت فقدان نور و نعمت است. هنگامي كه ايمان يعني صبر، يعني يقين، يعني عدل، يعني جهاد، يعني اين لمعان جان بخش در نفس آدميزاد خاموش شود، كفر يعني ظلمت جاي آن را فرا گيرد.
دوري از دانش، پرهيز از دانشجويي، انحراف به بيراهه‌ها و بيغوله‌ها، كوري و دوري و مهجوري آورد.
جان كافر كه هم كور و هم دور و هم مهجور است، به مستي خمار آلود مي‌ماند كه هم سست و هم نا درست است؛ نه راهي مي‌شناسد و نه تمنّاي راه شناسي دارد.
اين است معناي كفر و آن تيره بخت كه بدين روزگار در افتد كافر باشد.
[صفحه 17]
37- از تشويش و ترديد بپرهيزيد و همچون تخته‌اي سبك مايه با امواج ايام گاهي به چپ و گاهي راست، گاهي به اوج و گاهي به حضيض مگراييد.
اراده كنيد، تصميم بگيريد و به اقدام و انجام بپردازيد.
38- نيكوكار از «نيكويي» به است و بدگار از «نفس بدي» بدتر و نكوهيده تر باشد.
39- جوانمردي در حقيقت معناي خويش اعتدال و ميانه روي است.
40- از همه بي نيازتر، از همه قانع‌تر است.
41- سرمايه داران گنجوران اين جهان‌اند وخداوند منعم و رازق ارزاق و

نعما را به دست آنان سپرده تا به ديگران بهره رسانند و خويشتن نيز بهره‌مند گردند.
42- تكليف گنجور پاس داشتن و پرداختن گنج است: يختصهم الله بالنعم لمنافع العباد و آن امانت دار كه وظيفه‌ي خويش را ادا نكند از مقام خويش فروخواهد افتاد و كليد گنجينه از دست وي به دست ديگري خواهد رفت.
43- هرگز به توانگري و توانايي خويش مغرور نباشيد؛ زيرا ناگهان توانگررا ببينيد كه درويش شده و توانا را خواهيد يافت كه به ناتواني فرو افتاده است: «بينا تراه معافاً اذ سقم وبينا تراه غنياً اذّ افتقر».
هميشه بيماري در كمين سلامت و فقر در كمين غناست.
44- خود پسندي بيغوله‌ي وحشت و تنهايي است؛ زيرا هر آن كس كه خود پسند باشد حرمت ديگران بشكند، مردم را از كنار خويش پرا كنده سازد و به وحشت تنهايي دچار گردد.
45- سرشارترين سرمايه‌ها خرد است و خردمند هر كه باشد توانگر باشد.
46- زبان خردمند در گروي قلب اوست. تانينديشد نگويد؛ اما قلب نا بخردان در گروي زبانشان باشد، يعني نخست گويند و آنگاه به گفته‌ي خويش بينديشند.
47- دوست آن است كه اگر از دست دوست حنظل بچشد، شيرينتر از عسلش بشمارد.
48- از جوانمردي كه گرسنه ماند بترسيد؛ زيرا در اين هنگام سخت خشمناك باشد و از ناكسان سيرهم بترسيد؛ زيرا اين طايفه وقتي به نوايي رسند همه كس و همه چيز را فراموش كنند.
[صفحه 18]
49- دل به آن خاك ببنديد كه از آب و نانش تمتّع يابيد و ميهن شما آنجا باشد كه آسايش شمارا تأمين كند: ليس بلد با حق بك من بلد. خير البلاد ما حملك.
50- يكدم به مرگ هم بينديشيد، لذّتها به پايان رسند و گناهان به روي هم انبوه شده بمانند.
51- چشمان شما كليد عفاف شماست. اين كليد را اگر به نامحرم واگذاريد؛ گنج عفت خويش را از دست داده‌ايد.
52- از آن گناه كه در چشمان كوچك جلوه كند بترسيد.
53- آنچنان كه نادان را كسب علم و تحصيل معرفت ضرورت افتد، دانايان نيز مكلّف باشند مردم نادان را از فيض دانش مستفيض كنند. خداوند متعال پيش از آنكه تحصيل فرهنگ را بر جاهل ايجاب فرمايد، تعليم فرهنگ را بر عالم واجب فرموده است.

كميل پسر زياد بن نهيك از قبيله‌ي نخع، مردي پارسا و بزگوار بود. اين مرد در خلافت امير المؤمنين (ع) چندي فرماندار «هيت» بود. كميل بن زياد از صاحبدلان و عرفاي مشهور است، تا آنجا كه وي را صاحب اسرار امير المؤمنين (ع) مي‌شمارند.
امير المؤمنين (ع) گاه و بيگاه اين كميل را با خود به گردش مي‌برد و حتي او را بر ترك مركب خود سوار مي‌كرد.
آن روز علي (ع) بر شتري سوار بود. كميل را هم در رديف خود سوار كرده بود.
كميل مي‌گويد خود را در مقامي كه فوق آرزوي من بود يافتم. فرصت حسّاسي بود كه ديگر به دست نمي‌آيد فرصت را غنيمت شمردم و گفتم:
- يا امير المؤمنين (ع)! حقيقت چيست؟
همانطور كه روي مقدّسش به سمت صحرا بود فرمود: «ما لك والحقيقة؟» «تو را به حقيقت چكار؟»
حقيقت شناسي به اين آساني نيست، تا خود را از دست ندهي، حقيقت را نتواني به دست آورد. تا از خود بيني به در نشوي حقيقت بين نخواهي شد. اين حجاب مادّي كه ما
[صفحه 19]
را سراپا پوشانيده تا چاك نخورد جمال حقيقت در چشم ما جلوه نخواهد كرد.
امير المؤمنين (ع) به كميل فرمود: «تو را با حقيقت چكار؟» يعني در اين شرايط هرگز به ادراك حقيقت نخواهد رسيد.
يعني اي كميل! به تهذيب نفس و تصفيه‌ي باطن بيشتر بپرداز، در سير و سلوك بيشتر بشتاب تا آرزوي خود را دريابي.
- أولست بصاحب سرّك؟ مگر من صاحب سرّ تو نيستم؟
كميل از عنوان خود ياد كرد تا امير المؤمنين (ع) را به لطف و مرحمت وا دارد و معناي حقيقت را به دست بياورد.
علي (ع) فرمود: «البته ولي هر كس به قدر استعداد خود از فيض دانشم بهره‌ور مي‌شود»: يترشّح عليك ما يطفح منّي..
كميل دوباره به التماس و تمنّا پرداخت:
- آيا چون تو كسي درويش را از خانه‌ي خويش طرد مي‌كند؟
اين سخن قلب مقدّس علي (ع) را به رحم آورد، فرمود:
«الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة».
در آن هنگام كه پرده‌ها از شعشعه‌ي جلال بر كنار شوند جمال حقيقت

جلوه‌گر خواهد شد.
كميل عرض كرد:
- توضيح بدهيد.
علي (ع) فرمود: «محو الموهوم مع صحو المعلوم؛ موهوم را محو كردن و معلوم را برانگيختن راز حقيقت است».
كميل از اين سخن مرموز هم چيزي سر در نياورد. گفت: يا امير المؤمنين (ع)! زدني بياناً؛ باز هم توضيح دهيد.
علي (ع) فرمود: «هتك الستر لغلبة السر؛ در آنجا كه از طغيان اسرار پرده دريده مي‌شود چهره‌ي حقيقت ظهور مي‌كند».
براي بار سوم كميل گفت:
- يا امير المؤمنين (ع)! توضيح بدهيد:
[صفحه 20]
امير المؤمنين (ع) براي بار چهارم فرمود:
«نور يشرق من صبح الازل فيلوح علي هياكل التوحيد آثاره؛
نوري‌است كه از طليعه‌ي صبح ازل مي‌درخشد و آثارش در هياكل توحيد آشكار مي‌شود». يعني بت عياري‌است كه هر لحظه به شكلي در آيد.
كميل كه يك سره سر درگم مانده بود با شر مساري بسيار گفت:
- يا امير المؤمنين (ع)! زدني بياناً؛ توضيح بدهيد.
اينجا بود كه امام (ع) فرمود: «اطفئ السراج فقد طلع الصبح؛
چراغ را خاموش كن، سپيده‌ي صبح سركشيده است».
اهل حال و اصحاب عرفان در تفسير اين چهار جمله كه از زبان مقدّس علي (ع)ادا شده است كتابها نوشته‌اند و افسوس بسيار دارم كه در اين كتاب مجالي براي آن مباحث دقيق و عميق نيست.

باز هم گردشي با كميل

آن روز امير المؤمنين علي (ع) رو به صحرا گذشته بود.
كميل بن زياد مي‌گويد دست من توي دست او بود.
وقتي كه دور شديم، از آباديهاي كوفه گذشتيم. امير المؤمنين (ع) آه سردي كشيد و فرمود:
- «اي كميل! اين قلبها كه مي‌نگري ظرفهايي هستند. هر يك به نوبت خود كوچك و بزرگ و هر يك را به فراخور خود گنجايشي است، اما آن قلب كه از همه وسيعتر است بهترين قلبهاست.
اي كميل! گوش كن سخنان مرا بشنو و به خاطر بسپار. مردم در مرحله‌ي حقيقت بر سه دسته باشند: نخستين دسته قومي دانشمند و ربّاني هستند و دسته‌ي دوم گروهي كه به كسب كمال تحصيل معرفت سرگرم‌اند، ولي دسته‌ي سوم كه نه مي‌دانند و نه مي‌خواهند بدانند، يعني دانش نمي‌جويند «همج رعاع» شمرده مي‌شود. پشه‌هاي فرومايه كه به هر جانب باد مي‌وزد روي مي‌آورند و در هر گوشه نعره‌اي بر خيزد شتابان به سوي آن نعره مي‌روند. نه از نور علم فروغي يافته‌اند و نه به «ركن وثيق» تكيه زده اند.
[صفحه 21]
اي كميل! علم از مال سودمندتر است؛ زيرا اين مايه‌ي آسماني دارنده خود را نگاه مي‌دارد، ولي مال وباليست كه به گردن مالدار آويخته شده و بيچاره مالدار كه ناگزير است مال خود را نگاه بدارد. اي كميل! هر چه از دانش به مصرف رسانند، سرمايه‌اش افزونتر گردد، ولي از ثروت هر چه بردارند به نسبت آن برداشت فرو كاهد تا بآنجا كه خزانه تهي گردد.
اي كميل بن زياد! علم ديني است كه در سايه‌ي آن انسان عالم تا زنده است به طاعت و عبادت زندگي كند و پس از مرگ از خود ذكر جميل و حديث جاويدان به يادگار بگذارد. اي كميل! علم حاكم است و مال محكوم عليه. عالم فرمان مي‌دهد و ثروتمند جاهل بناچار فرمان مي‌برد.
اي كميل! آنانكه در هم بر روي دينار و دينار بر روي درهم انباشته‌اند، همچنان در زندگي مرده‌اند؛ ولي دانشمندان به بقاي جهان باقي و پايدار خواهند ماند. اگر بدنهايشان در آغوش خاك جاي گيرد، يادشان با افتخار و حشمت در قلبها و ضميرها زنده باشند».
در اين هنگام امير المؤمنين (ع) با دست به سينه‌ي خود اشاره فرمود:
- «اي كميل! آري در اينجا علم فراواني بروي هم توده وانبوه شده است، واي كاش سينه‌اي كه زيبنده و شايسته‌ي اين امانت باشد مي‌شناختم و اين گوهرها را در آن سينه به امانت مي‌سپردم.
شايد سينه‌اي علم خواه و دانش پذير شناخته‌ام، ولي افسوس كه در آن

نشان امانت نيافته‌ام. اين كسان كه به تحصيل علم بر مي‌خيزند قومي نا مطئمن و منحرف باشند. دين را در راه دنيا به كار اندازند و در پناه نعماي الهي به اولياي خدا نخوت و كبريا فروشند. يا گروه ديگر كه همواره دستخوش وسوسه و تشويشند و با نخستين شبهه از شاهراه به بيراهه در افتند و سر از بيغوله بر آورند. دور از اين دو دسته، دسته‌ي ديگري را مي‌بينم كه با هوش رسا و استعداد سرشار خويش سرمايه‌ي علم را در بازار شهوات وهوسها به هدر دهند و دانش را به بهاي زخارف دنيوي از كف بگذارند و به جمع مال و انباشتن ثروت حرص ورزند. اينان نتوانند دين خويش را نگاه بدارند. بيشتر به چهار پاياني مانند كه بر آنان كتابي چند بار كرده باشند.
[صفحه 22]
اينجاست اي كميل! كه گفته مي‌شود وقتي عالم از ميان رفت، علم نيز از ميان خواهد رفت: «و كذلك يموت العلم بموت حامله»
اي كميل! اين چنين هم نپندار كه جهان از مردم دانشمند تهي گردد و محيط تعليم و تعلّم يكباره خاموش گردد. هرگز پروردگار متعال دنيا را از حجة بالغه‌ي خويش تهي نخواهد گذاشت. حجّتي كه يا قايم و مشهور و مشهود است و يا ترسان و پنهان و مستور.
آري چنين است؛ زيرا خداوند دين و دانش و آيات و بيّنات خودرا با دست حجتهاي خود زنده و تازه نگاه خواهد داشت.
اين جهانهاي مقدّس، اين اولياي اصفيا اگر چه در عدد اندك باشند ولي قدر و عظمتشان در پيشگاه الهي بسيار است.
اينان كه حجّتهاي خدا و نگاهبانان آيات و بيّنات خدا هستند و آسوده نمي‌نشينند. بلكه اينجا و آنجا قومي شايسته و برجسته بگرد خويش فراهم آورند و ودايع الهي را بآنان بسپارند.
اسرار آسماني را همچون دانه‌هاي گندم در دلها و جانهاي روشن بنشانند. اين قوم چراغ دانش را با حقيقت بصيرت بر افروخته‌اند و روح يقين را از بركت عبادت و رياضت دريافته‌اند. آنچه را كه مردم نادان و شهوتران سنگين گرفته‌اند، سبك شمرده‌اند و دشواريهاي اين جهان را آسان يافته‌اند. در صورت مادّي خويش با جهان و جهانيان به معاشرت مي‌پردازند، ولي ارواحشان در محل اعلي و ملكوت عليا آشيان گرفته و به خلوتگاه انس راه يافته است: «اولئك خلفأ الله في أرضه والدعاة الي دينه»؛
خلفاي خدا در زمين و راهنمايان بشر به سوي دين و دانش اين قوم باشند».
«آه، آه شوقاً الي رؤيتهم»؛
وه! كه چه اندازه بديدارشان مشتاقم ... ».
كميل مي‌گويد: در اينجا علي (ع) به سوي من برگشت و فرمود: «انصرف

يا كميل اذا شئت؛ هر لحظه كه خواستي به خانه‌ات برگردي برگرد.
كميل بن زياد در سال 83 هجري به دست حجاج بن يوسف ثقفي كه از طرف عبد الملك بن مروان والي عراق بود شهادت يافت. وي در اين هنگام كه به جرم دوستي علي (ع) به خون مي‌غلتيد پير مردي نود ساله بود.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».